

رؤیا و حدیث

به روایت تورات، یوسف از دانش تاویل رؤیا برخوردار بود، این دانش را قرآن علم تاویل حدیث نامیده است،^۱ "حدیث" معمولاً به گفتاری تازه، یا واقعه‌ای نو گفته می‌شود. هنگامی که کسی واقعه‌ای را در خواب می‌بیند، این واقعه "رؤیا" نام دارد و هنگامی که بیننده‌ی رؤیا همان واقعه را برای دیگری تعریف می‌کند، به آن "حدیث" گفته می‌شود. این تفاوت را در سوره‌ی یوسف می‌بینیم. در این سوره یوسف دارای علم تاویل احادیث دانسته شده است،^۲ رؤیاهایی که زندانیان هم‌بندش، یا پادشاه مصر برای او تعریف می‌کردند قادر بود راز و معنای آن را بگشاید.

زبان رؤیا که بیشتر دیداری است، در خلوتی بی‌حضور دیگران اتفاق می‌افتد، اما هنگامی که بیننده‌ی رؤیا از خلوت خود بیرون می‌آید و قصد دارد آن چه را دیده به دیگران هم انتقال دهد، ناگزیر است از زبان گفتاری استفاده کند و به نظر می‌رسد که کاربرد واژه‌ی "حدیث" برای این مرحله باشد. در فرایند بازگو نمودن رؤیا برای دیگران، صحنه‌های دیداری به زبان گفتاری تغییر می‌یابد و این زبان گفتاری حدیث نامیده می‌شود. این زبان با زبان گفتاری روزمره و معمولی متفاوت است و بیشتر زبانی ادبی، رمزی و اسطوره‌ای شمرده می‌شود. به تعبیر دیگر، همان گونه که چیزها در وقایع رؤیا، چینی و نظم متفاوتی نسبت به جهان عینی و بیرونی دارند، زبانی هم که قرار است وقایع رؤیا را بیان کند، دارای چینی متفاوتی نسبت به زبان ابزاری روزمره است و بیشتر به زبان اسطوره و ادبیات و شعر نزدیک است و می‌توان گفت که "حدیث" صورت نازل شده‌ی "رؤیا" است

معمولاً صحنه‌های دیداری در رؤیا، به کمک زبان گفتاری در ذهن تنظیم و تفصیل می‌شوند. تصویرها، واژگان مربوط به خود را با سرعت پیدا می‌کنند. ممکن است ما نام چیزی را ندانیم، ممکن است آن تصویر بسیار عجیب و غریب و ناشناخته باشد، اما به هر حال همان گونه که بعداً برای تعریف کردن آن چیز عجیب که در رؤیا دیده‌ایم از واژگانی مانند بزرگ، کوچک، سبز، سیاه، جاندار، مرده، زنده، گرم و سرد و امثالهم استفاده می‌کنیم، به معنای آن است که در هنگام دیدن آن تصویر هم، همه‌ی این واژگان به ما کمک کرده‌اند

۱ پیدایش، باب ۴۰ و ۴۱، قرآن سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۶

۲ - همان، آیه‌ی ۶ و ۲۱ و ۱۰۱.

تا بتوانیم صحنه‌ی رؤیا را ببینیم.

"رؤیا" در پیام خود، از همان تصویرهایی استفاده می‌کند که ذهن از عالم عینی انتزاع کرده است، اما این تصویرها در عرصه‌ی رؤیا با چینش متفاوتی در کنار هم قرار می‌گیرند. از این جهت، تصویرهای رؤیا، با تصویرهایی که از اسطوره‌ها بیان شده، سنخیت قابل توجهی دارند؛ به عنوان مثال، داستان یونس در امواج اقیانوس و رفتن او در شکم ماهی، و سپس بازگشتن به ساحل، تفاوت چندانی با مضامین رؤیا ندارد، هم‌چنین در رؤیا، قید زمان و مکان شکسته می‌شود، مثلاً ما با مردگانی که می‌دانیم سال‌ها پیش مرده‌اند، دیدار می‌کنیم، حرف می‌زنیم و بسا رؤیاهای دیگر از این دست. این نیز یکی دیگر از وجوه اشتراک رؤیا و اسطوره می‌تواند باشد که وقایع آن، مدام در ساحت‌های تازه بازآفرینی می‌شوند. این موضوع را قبلاً در مورد عصای موسی و تکرار پذیری این داستان در ساحت‌های تازه‌تر توضیح داده بودم.

این گونه هم نیست که رؤیا همیشه در حالت خواب به سراغ آدمی بیاید، همان گونه که الهام نیز صرفاً ربطی به خواب و بیداری ندارد. بسا که آدمی در حالت بیداری چندان به تمرکز و مراقبه می‌پردازد که می‌تواند تمامی غوغای محیط اطراف خود را پشت سر بگذارد و همان موقعیتی برای گشودن دریچه‌ی رؤیا فراهم شود که در خوابی عمیق فراهم می‌شود. در سوره‌ی مزمل به گونه‌ای بسیار قابل فهم به این نکته اشاره شده است چنان که گویی مخاطبش نه صرفاً محمد رسول بلکه هر کس دیگری هم می‌تواند باشد. آیات این سوره را سومین گروه از آیاتی دانسته‌اند که بر محمد نازل شده است، گروه اول پنج آیه‌ی سوره‌ی علق بود، گروه دوم آیاتی از سوره‌ی قلم، و این هم سومین گروه آیات که در همان ایام آغازین بعثت بوده است:

ای جامه بخویش پیچیده، اندکی از شب را برخیز، یک نیمه شب را، یا اندکی از آن، یا بر آن بيفزای، و قرآن را به تأنی تامل کن، که ما به زودی گفتاری گران بتو القا خواهیم کرد. البته "ناشئة الیل" پایدارتر و استوارتر است به گفتنی‌ها، زیرا که تو را در روز آمد و شد بسیار و طولانی است

در معنای «ناشئة الیل» آراء گوناگون بسیار گفته‌اند، اما به گمان من شبی و هنگامی باشد که در سکوت و مراقبه اندیشه و جان آدمی آماده‌گی پیدا می‌کند تا از نوعی آگاهی روشن برخوردار شود. در بخش‌های بعدی توضیح داده‌ام که در این آیات "قرآن" به معنای خوانش است نه به معنای مصحفی که بعدها به عنوان متنی خواندنی (کتاب) نام‌گذاری شد. از آیات قرآن چنین بر می‌آید که وحی به محمد رسول نیز، بسا در همین گونه شب‌ها بوده، گاه در رؤیا، گاه میان‌هی خواب و بیداری، و گاه در مراقبه‌ای پرسشگرانه.

در آیات اول تا بیستم سوره‌ی نجم، "وحی" را صراحتاً واقعه‌ای دیداری توصیف می‌کند. اهمیت این آیات در این است که "رؤیا" همان گونه که از معنای لفظی آن بر می‌آید معمولاً دیدن است و بسا که سخن گفتن محمد درباره‌ی آیات خداوند، مبتنی بر آن وقایع دیداری بوده است.

تجربه‌ی "رؤیا" چه در حالت خواب و چه در بیداری، به هر حال تجربه‌ای انسانی، عمومی و تکرار شونده در همه‌ی دوره‌های تاریخی بشر و برای همه‌ی آدم‌ها بوده و هنوز مردمان بسیاری هستند که با رؤیاهای خود ارتباطی جدی و معنایی دارند. اگرچه میان تجربه‌ی رسولان و مردم عادی از رؤیا تفاوت‌هایی بسیار جدی و اساسی می‌تواند وجود داشته باشد. این تجربه‌ها، در میان مردم عادی، معمولاً معطوف به مسائل شخصی و خصوصی بوده است. اما به تناسب جایگاه افراد در جامعه و به تناسب دغدغه‌ای که نسبت به سرنوشت دیگران و آینده پیدا می‌کنند، دامنه‌ی و عمق رؤیاها نیز گسترش می‌یابد.

در سوره‌ی الزمر، تمامی متن قرآن "حدیث" نامیده شده است. الزمر آیه‌ی ۲۳. علت این نام‌گذاری شاید به مناسبت‌هایی چند بستگی داشته باشد که عبارتند از: ۱- این متن دارای منشا مراقبه و رؤیا می‌باشد. ۲- به زبان گفتاری درآمده است. ۳- ممکن است خبر وقایع تازه‌ای را به همراه داشته باشد. ۴- نیاز به تأویل دارد.

راست و دروغ پیام رؤیاها

در مضامین تورات و قرآن، از صادق بودن رؤیای رسولان یاد شده است. در این جا منظور از صادق بودن رؤیا، تحقق یافتن پیامی است که در محتوای رؤیا نهفته است. مانند رؤیای ابراهیم درباره‌ی کثیر شدن فرزندان. هم‌چنین آیه‌ی بیست و هفتم سوره‌ی فتح که واقعه‌ی ورود پیامبر و مسلمین را به شهر مکه بیان می‌کند، بر همین نکته تأکید دارد که وعده‌های قبلی که از طریق رؤیا به محمد رسول رسیده بود، صادق بوده و اکنون تحقق پیدا کرده است. تأکید بر صادق بودن رؤیای رسولان، به معنای آن است که رؤیاهای دروغ هم می‌تواند وجود داشته باشد. نشانه‌ی دروغ بودن یک رؤیا، وعده‌ای تحقق نیافتنی یا پیامی دروغ به ذهن رؤیا بیننده القا شده است.

پیش‌تر به وعده‌ی دروغی اشاره کردم که زئوس، توسط رؤیا برای "آگاممنون" فرستاد تا او را فریب دهد و سپاه او را به کام مرگ فرستد. آگاممنون معشوقه‌ی آخیلوس را به ناحق از او گرفته بود و آخیلوس به مادرش

الهی دریا شکایت می برد او هم با زئوس رابطه داشت، شکایت آخیلوس را نزد او می برد، و سرانجام زئوس بر آن می شود تا رؤیای شوم را بر آگاممنون بگمارد تا به این وسیله از وی انتقام گرفته باشد:

ای رؤیای شوم، رهسپار شو و به کشتی های ظریف مردم آخایی برو، چون به سایبان آگاممنون فرزند آتره رسیدی، درست پیغامی را که به تو می دهم، بدو ببر. به او بگوی که بشتاب و مردم دلاور آخایی را سلاح پیوشان و همه را در صف کارزار بفرست. اکنون هنگام آن رسیده است که بتوانی شهر بزرگ تروا را بگشایی..."

در بخش هایی از مجموعه ی عهد عتیق نیز، انبیایی دیده می شوند که گرفتار فریب های "رؤیا" شده اند. باب سیزدهم کتاب حزقیال نبی در محکوم کردن انبیایی است که رؤیاهای باطل می بینند و بشارت های بی فرجام می دهند. اشعیای نبی هم، انبیاء و کاهنان روزگار خود را سخت مورد نکوهش قرار می دهد که:

"هم کاهن و هم نبی، در رؤیا گمراه گردیده اند" اشعیاء، باب ۲۸، آیه ۷

از نگاه دینی، رؤیای دروغ، به تمنیّات نفسانی خود فرد رؤیابین باز می گردد. تمنیّاتِ نفسانی ابناء بشر هم بسیار است. تمنیّاتی که حتی رسولان به حق هم گاهی گرفتار آن می شوند. در قرآن آیاتی دیده می شود که نشان می دهد همه ی رسولان گاهی هم گرفتار رؤیای آلوده به دروغ و نیرنگ می شده اند و آیه ای را برای مردم بیان می کردند که راست و دروغ در آن آمیخته بوده است، اما تفاوت رسولان با دیگران یکی هم این است که مدام خود را در معرض پرتو وحی قرار می دهند. در مرحله ی بعدی که رسول، بازگشتی مجدد به سوی خداوند داشته و دوباره با واقعه ی وحی مواجه می شده، خداوند آن آیه ی مخدوش و آلوده به دروغ را نفی و نسخ می نموده است. این گزارش را در آیه ی پنجاه و دوم سوره ی حج می توانیم ببینیم:

و ما أرسلنا من قبلك من رسولٍ و لا نبیّ الا تمنیّی، القی الشیطان فی أُمْنِیةً. فینسخ الله ما یلقى الشیطان، ثم یحکم الله آیاته، والله علیم و حکیم

به گمان من در آیه ی فوق، دو نکته بسیار قابل اهمیّت است:

۱- اول این که این گرفتاری یا القائات دروغ که به سراغ رسولان می آمده، به سبب آرزوهای خود رسولان بوده است؛ آرزوهایی یا تمنّاهایی بوده که هر انسانی می تواند چنان تمنّاهایی برای خویش یا برای خویشاوندان خویش داشته باشد. بالیدن و قدرت یافتن همین آرزوها قلب هر آدمی را تسخیر می کند و خوانش پیام خداوند را، آلوده به هوای نفس می گرداند.

۲- نکته‌ی دوم، تفاوت رسولان حق و باطل، همان قرار گرفتن نو به نو در پرتو وحی است، خود را در معرض داوری او قرار می‌دهند تا خداوند با پیامی تازه لغزش‌های احتمالی آنان را برطرف کند، به تعبیر قرآن "عبد منیب" هستند.^۱ در همین رجوع دوباره به خداوند است که آن چه را شیطان القا نموده، خداوند نسخ می‌کند و آیات خود را استحکام می‌بخشد.

درباره‌ی شأن نزول آیه‌ی فوق داستانی هم در مورد خود محمد رسول نقل می‌کنند که البته از نگاه برخی دانشمندان اسلامی این داستان، روایتی ساختگی و جعلی شمرده شده است. کهن‌ترین مکتوبی که در باره‌ی این داستان موجود است از تفسیر مقاتل بن سلیمان است که در قرن دوم نوشته شده و پس از او کسانی مانند واقدی، جریر طبری، زمخشری و برخی مفسران دیگر همان را آورده‌اند.

مطابق آن داستان، در آن هنگام قریش بر محمد و یاران او سخت می‌گرفتند و آزار بسیار می‌رسانیدند، از آن جهت که پیامبر اصنام بزرگ عرب را به هیچ می‌شمرد و قدرت و قداست آنان را نفی کرده بود. به ویژه نفی خویشاوندی سه الهه به نام‌های لات و منات و عزّی با خدا. این مسئله ناخشنودی‌های بسیار در میان قریش پدید آورده بود^۲ و پیامبر آرزو داشت تا در میانه‌ی خود و یارانش از یک‌سو و قریش از سوی دیگر، صلح و آشتی پدید آید. همین آرزو [أمنیه] سبب شده بود که در مواجهه‌ی با وحی، آن سه الهه را نیز بلند مرتبه بیندارد و بر شفاعت آنان صحّه بگذارد و چون از خلوت خود به میان قریش و کنار کعبه آمده بود، در نماز خود از لات و منات و عزّی گفته بود که:

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ؟ فَإِنَّ هُنَّ الْغَرَانِيقُ الْعَلَىٰ وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْجَىٰ - آيا لات

و عزّی و سومین آن‌ها منات را دیدید؟ آنان غرانیق بلند مرتبه‌اند و البته به شفاعتشان امید است^۳

غرانیق را جمع غرنوق دانسته‌اند، پرندگان کبود فامی که در اوج آسمان پرواز می‌کردند، و عرب آنان را

۱ - سوره‌ی ق، آیه‌ی ۸. منیب (Monib) کسی که پی در پی رجوع می‌کند. منیب از ریشه‌ی "نوب" است واژه‌ی "اناب" از همین خانواده است. در سوره‌ی ص آیات ۲۴ و ۳۴. در داستان داود و سلیمان، همین واژه آمده است که رابطه‌ی مستقیمی با داستان پیدا کرده است.

۲ - این سه الهه هر کدام دارای معبدی ویژه‌ی خود بودند و هر کدام مناسک و حج ویژه‌ی خود را داشتند. اعراب این هر سه ایزد بانو را دختران خدا می‌شمردند و به مجموعه‌ی آن‌ها غرانیق بلندمرتبه یا غرانیق‌العلی می‌گفتند.

۳ - تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص: ۱۳۳. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص: ۱۶۴

دختران خداوند می‌شمردند. جریر طبری هم که این داستان را نقل کرده در ادامه می‌نویسد:

"و چون قریشیان این بشنیدند خوشدل شدند و از ستایش خدایان خویش خوشحالی کردند و مؤمنان نیز وحی خدا را باور داشتند و او را به خطا متهم نمی‌داشتند (...). و جبرئیل بیامد و گفت: ای محمد چه کردی؟ برای مردم چیزی خواندی که من از پیش خدا نیآورده بودم و سخنی گفتمی که خدای با تو نگفته بود و پیمبر خدای سخت غمگین شد و از خدای بترسید و خدای عز و جل با وی رحیم بود و آیه‌ای نازل فرمود و کار بر او سبک کرد و خبر داد که پیش از آن نیز پیمبران و رسولان چون وی آرزو داشته‌اند و شیطان آرزوی آنها را در قرائتشان آورده است و آیه چنین بود:

و ما أرسلنا من قبلك من رسولٍ و لا نبی الا تمنی، القی الشیطان فی أمنيّة. فینسخ الله ما یلقى الشیطان، ثم یحکم الله آیاته، والله علیم و حکیم"^۱

صحت داستان فوق در ارتباط با آیه‌ای که نقل شد، به نحوی منطقی به نظر می‌رسد. در سوره‌ی نجم که باز هم از سه ایزد بانوی مورد توجه اعراب یاد شده، آمده است که سخن محمد رسول مبتنی بر هوا (تمایلات نفسانی) نیست، بلکه مبتنی بر واقع‌ی وحی است که در آن واقعه، آیات خداوند را مشاهده کرده است. در همین سوره هنگامی که از آن سه ایزد بانو یاد می‌شود، آمده است که: "آیا دیدید لات و عزّی و منات، آن سومین و آخری را؟"

با توجه به این که در آیات قبلی این سوره، سخن از این بود که محمد رسول آیات خداوند را دیده است، اکنون از مخاطبان خود می‌پرسد که آیا شما این سه ایزد بانو را که به آن باور دارید، دیده‌اید؟ معنای این کلام شاید این باشد که اگر محمد از آیات خداوند سخن می‌گوید، آن آیات را دیده، اما شما چگونه چیزی را که ندیده‌اید و دلیلی بر بودن آن ندارید، به آن باور دارید؟ و بعد هم اضافه می‌کند که:

آن‌ها جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدران‌تان نامگذاری کرده‌اید، خدا بر آن‌ها هیچ دلیلی نفرستاده، جز گمان و آنچه را که هوای نفس‌هاشان است، پیروی نمی‌کنند....

در این سوره، افزون بر نفی این خدایان، هم‌چنین پرسشی بسیار جدی هم از باورمندان به آن سه ایزد بانو طرح شده است. عرب جاهلی این سه ایزد بانو را سه خواهر می‌دانستند که هر سه دختران خداوند دانسته می‌شدند

و پرسشی که در این سوره طرح شده این است که چگونه برای خود پسر داشتن را می‌خواهید و برای خداوند به داشتن دختران باور دارید؟^۱

خواه داستان غرائق را به عنوان داستانی راست بپذیریم و خواه آن را جعلی و دروغ بدانیم، نکته‌ی مهم که در آیه‌ی پنجاه و دوم سوره‌ی حج آمده، صراحت دارد که اگر آیه‌ی دروغی هم از راه تمنا به قرائت رسولان وارد شود، با رجوع نو به نو رسولان به عرصه‌ی وحی، آن القای کذب منسوخ می‌شود. از آیه‌ی فوق می‌توان این نتیجه را هم گرفت که رسولان خداوند، چنان‌چه بنا به طبیعت انسان بودنشان، گاهی کلامی به تمنا یا اشتباه گفتند یا عملی به غیر حق انجام دادند، این توانمندی را دارند که گفته‌ی خود را در برابر کلام خداوند نقض کنند و منسوخ شدن کلام پیشین خود را که به تمنای خود و القای شیطان بوده، برتابند.

رؤیا در نگاهی دیگر

از همان زمانی که زمین به عنوان مرکز عالم هستی اعتبار خودش را از دست داد، بسیاری از مضامین دینی هم که مرزهای میان زمین و آسمان را ترسیم می‌کردند اعتبارشان را از دست دادند. قصه‌های فرود آمدن جبرئیل از آسمان، داستان جنیان، داستان‌هایی از وحی و بسیاری چیزهای دیگر از این دست، نه تنها بی‌اعتبار، که مورد تمسخر نو اندیشان علمی هم قرار گرفت. پس از دانش نجوم نوبت به زیست‌شناسی رسید که به مضامین سنتی دین بتازد و با پیشرفت و توسعه‌ای که تا کنون داشته، سر آن دارد تا همان اندک چیزی هم که در خزانه‌های دینی باقی مانده، به باد دهد.

در عین حال، با همه‌ی توسعه‌ای که انواع دانش‌ها داشته و دارند، باز هم به نظر می‌رسد که در برابر راز "بودن" پاسخی قابل اتکاء پیدا نشده است. همین راز می‌تواند آدمی را از تعصب علمی برکنار نگهدارد. به گمان من میان تعصب دینی و تعصب علمی تفاوت چندانی نیست. در میان دانش‌های موجود، شاید بتوان میان روانشناسی تحلیلی و روایات مربوط به وحی که در قرآن آمده، نوعی اشتراک معنایی پیدا کرد. با این تفاوت

۱- اگر داستان غرائق را بپذیریم، می‌توانیم نزول سوره‌ی نجم را بعد از آن واقعه، تلقی کنیم.

که در روانشناسی تحلیلی، آسمان وحی جای خودش را به عرصه‌های راز آلود "ناخودآگاه جمعی" داده است. گشودن این دریچه را مرهون تلاش‌ها، اندیشه‌ها و کنکاش‌های یونگ دانسته‌اند. قلمروی که به اعماق جنگل‌های دور دست و تاریک روان انسان کشیده شده است چندان که نقطه‌ی آغازش به چشم نمی‌آید و محتویاتش هم منحصر به فرد خاصی نیست. در این قلمرو جبرئیل هم با "آنیما" خویشاوند می‌شود، مفهوم "تصادف" که خود بخودی و بی‌معنا تصور می‌شد در پاره‌ای موارد معنا پیدا می‌کند و "تصادف معنی‌دار" خوانده می‌شود.

تعبیر "صورت‌های مثالی" به عنوان بخش دیگری از لایه‌های عمیق‌تر "ناخودآگاه جمعی" راه را برای تحلیل اسطوره‌های دینی تا حدودی هموارتر می‌کند. نکته‌ی قابل تامل در این‌گونه تحلیل از وقایع دینی یکی هم این است که جبرئیل رؤیا، پیام خود را در قالب همان تصویرها و امکاناتی ارائه می‌دهد که برای بیننده‌ی رؤیا آشنا باشد. یوسف موقعیت خود را در مقابل برادران، در مزرعه‌ای و در تصویر بافه‌های گندم می‌بیند. ابراهیم دل بریدن از فرزند را در تصویری از همان روزگار شبانی و ذبح نمودن می‌بیند. هر کدام از ما نیز بسیاری رؤیاهای دارای پیام را در قالب تصویرهایی بر گرفته از محیط امروزی خودمان می‌بینیم. بنا بر این هنگامی که جبرئیل رؤیاهای پیام خود را در قالب تصویرهایی برگرفته از محیط زندگی رؤیا بیننده ارائه می‌کند، اولین کار رؤیا بیننده شاید این باشد که نماد بودن تصویرها را تشخیص دهد تا بتواند پیام را از درون آن نمادها بازخوانی کند.

طرح ناخودآگاه جمعی و سرنمون‌ها و... شاید دقیقاً منطبق بر همان عرصه‌ای نباشد که در مضامین دینی به عنوان خاستگاه وحی طرح شده است، اما به هر حال برای اکنون ما، می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای تأویلی متفاوت از اسطوره‌های دینی و ماجرای وحی.

از کتاب: تاریخ‌مندی زبان قرآن

همچنین نگاه کنید به: [گفت و گو پیرامون قرآن، وحی و نبوت](#)